جلسه 37 88-87

# مکاسب محرمه / تطفیف

بسم الله الرحمن الرحیم

# ادله قرآنی

در آيات قرآن به طور مستقل و مستقيم به مسأله تطفیف اشاره شده است و در شش آيه به وجوب وفا به كيل و ميزان و حرمت تطفيف اشاره شده بود در هر يك از اين آيات نكات ويژه و مربوط به خود آن آيه بود كه در ذيل آن در حدي كه مجال بود به آن اشاره شد و در پايان 6ـ 7 آيه گفتيم كه چند بحث كلي كه در اينجا هم مصداق دارد به آن اشاره مي كنيم .

## متعلق امر و نهی

در مواردي امر يا نهي به اموري تعلق مي گيرد كه اين امور حالت عام يا خاص دارد امر و نهي به چيزهايي تعلق مي گيرد كه اين امور حالت عموم و خصوص و سلسله مراتبي دارد و اين در شريعت فراوان است مثلاً

## احسان

احسان به عنوان امر مستحب كه در قرآن **إنَّ الله يحب المحسنين يا أحسنوا** داريم و انواع دستورات ديگري كه جزئيات و مصاديق آن مي شود حالا در يك رتبه يا در چند مرتبه از حيث اين كه به كسي احسان کنید يك امر مطلق داريم ولي به لحاظ متعلق اوامر خاصي داريم به احسان به گروه هاي خاص پدر و مادر و ...

يا به لحاظ نوع احسان باز احسنوا يك عموم و اطلاق دارد ولي يك مصاديقي از احسان اوامر خاصي به آن تعلق گرفته است . مثل اطعام يا اسكان و امثال اينها مي بينيم كه يك امر ، يك حالت عموم و شمول و فراگيري دارد و وجود دارد كه اين اگر تنهايي هم بود همه اين مصاديق را مي گرفت اگر يكي داشت **احسنوا إنَّ الله يحب المحسنين** يك امر كلي داشت يعني احسان به خلق کنید خدا اين احسان و نيكي كردن را دوست دارد . اگر همين يك امر تنها بود احسان به همه گروه ها را دربرمي گرفت اما در اينجا مي بينيم علاوه بر آن امر كلي كه احسانش اطلاق داشت و محسن عليه هم اطلاق داشت . علاوه بر آن ما موارد ويژه اي را مي بينيم بر نوعي از احسانها مثلاً اطعام و اطعام اخص هم داريم اطعام در يك شرايط خاص و لو امر شده به

آن و از حيث محسن عليه يك گروه هاي خاص امر به آن تعلق گرفته است .

## مراتب امر و نهی در آیات

در بحث ما هم همين طور بود در خود همين آيات سلسله مراتبي بود كلي هم كه ببينيم يك سلسله مراتبي ، ما يك نهي از ظلم داريم و يك نهي از ظلم در حق الناس داريم و بعد از نهي از خيانت در امانت داريم و بعد نهي از **بخس الناس اشيائهم** داريم و مي آيد در آنجايي كه تطفيف در معامله كم فروختن را نهي مي كند اينها يك سلسله مراتب است كه از عام مي آيد به خاص و يا از خاص مي آيد به نهي عام ، اين جا يك امر بود كه يك سلسله مراتب داشت اينجا يك نهي است كه از ظلم به معناي كلي تا ظلم در حق الناس تا خيانت در امانت تا بخس الناس أشيائهم تا تطفيف مي رسد .

حالا در أوفوا هم كه در اين آيات است آن هم همين طور است ما يك امر به عدل داريم كه اين امر كلي است بعد اداء امانت يا وفا به عهد ، وفا به عقد يا همين جا كه مي آيد **أوفوا بالكيل و الميزان** و اگر اين خاص ها هم نبود يك امر عامي داريم كه همه اينها را مي گرفت . ولي بعد از آن در مراتب بعدي همين طور سلسله مراتبي امري مي آيد تا مي رسد به مورد جزئي كه **أوفوا بالكيل والميزان** ، أوفوا بالمكيال و الميزان كه در اين آيات شريفه بود اين چيزي است كه در خيلي جاها داريم و تنظيم اين سلسله مراتب آمر و نواهي و منظومه سازي كار خيلي جالبي است كه نكات زيبايي از آنها استخراج مي شود .

گفتيم اين امر كه در اوامر و نواهي وجود دارد يعني سلسله مراتب اوامر و نواهي الزامي يا غير الزامي كه از سلسله مراتبي كه عام و خاص دارد و اگر اوامر خاص نبود آن امر عام پائين ترها را هم شامل مي شد آن نهي هاي خاص نبود همان نهي عام پائين ترها را هم شامل مي شد اينجا گفتيم قاعده كلي اين است كه دو احتمال وجود دارد يكي اين كه ذكر اين أوفوا بالكيل و الميزان يعني همان أوفوا بالعقود يا أوفوا بالأمانات أن تعدوا الأمانات من أهلها يا همان عدّ اينها به عنوان مصداق ذكر شده يا احسن كه مي گويد به اين يا به آن عنوان مصداقي از همان احسن عام را ذكر مي كند بيان المصاديق است اين يك احتمال در اين امور بود.

## تأکید در آیات

يك احتمال هم اين بود كه فراتر از بيان مصداق يك تأكيدي را افاده مي كند به اين دليل كه هر امري ظاهرش اين است كه يك بار خاصي و مطلب جديدي را مي خواهد افاده كند اصل در بيانات اين است كه زياده المباني تدل علي زياده المعاني و تأكيد بر يك امر و آمدن يك بيان جديد حتما يك پيام و مضمون جديدي را دارد اين يك اصل است كه هر چيزي كه اضافه شده اسب معني و مضمون زايدي را مي خواهد افاده كند بر اساس اين اصل عقلائي احتمال دوم درست است يعني جاهايي كه شما يك عامي داريد بعد روي خاص هايي و مصاديقي از آن امر جدايي آمده يا نهي جدايي آمده كه گاهي به شكل سلسله مراتبي مي شود كه چند مرتبه ما امر داريم يا نهي داريم اصل طبق قواعد الفاظ و همين اصلي كه عرض كرديم اين است كه اينها فقط بيان مصداق نباشد نه يك تأكيدي دارد حكم مؤكد است . مثل اين كه گفته اكرم العلماء يك جاي ديگر گفته اكرم العالم العادل ، اين اكرم العالم العادل مي شود گفت به عنوان مصداق عالم مي گويد مي شود گفت نه ، تأكيدي را مي گويد اصل اين است كه تأكيد را بگويد البته ممكن است مواردي از اين خارج شود قرائني ويژه داشته باشيم كه فقط ذكر المصداق است .

قاعده اين است كه تأكيد دارد اين همان ارتكازي است كه وقتي كه در استنباطات و چيزهايي كه از آيات اخلاقي و بحث هاي فقهي انجام مي شود يا در بحث هاي اعتقادي ، خيلي از مواردي كه مي بينيد امر و نهي آمد و چيز خاصي آمده اگر هم نبود يك امر و نهي عام و كلي تكليف را روشن كرده بود چون امر و نهي عام داريم اين آمدن اينها روشن است كه تأكيدي وجود دارد اين كبري بود.

## شمول « لاتبخسوا » درمعامله و امانت

در صغري قصه هم در بحث ما هم أوفوا هم اين قصه بود و هم در نهي ، در نهي آن در اينجا در خود اين آيات نهي از تطفيف اخص از نهي از **لاتبخسوا الناس أشيائهم** است **لاتبخسوا الناس أشيائهم** اين در مقام معامله هم نباشد اگر امانت كسي پيش شماست مي گويد **لاتبخسوا الناس أشيائهم** در مقام معامله هم باشد دربرمي گيرد در مقام معامله حتي آن چيزهاي كيفي كه در معامله است آنها را هم مي گيرد اگر كسي چيزي را به عنوان چيز سالم و او چيز معيوب را مي فروشد ان هم لاتبخسوا الناس أشيائهم است هم كميت را مي گيرد و هم كيفيت را ، هم غير باب معامله را مي گيرد ، اعم است .

## مراتب نهی در آیات تطفیف

يك مصداق آن همان بحثي است كه در اين جا تطبيق داده شد در همين آيات بالاتر **لاتبخسوا الناس أشيائهم** اين است كه **لاتكونوا من المخسرين** حالا آن هم اگر نباشد **لاتعثوا في الأرض مفسدين** كه مي گويد افساد نكنيد در روابط اجتماعي اين حالا چيزي بالاتر از مسائل مالي و امانت و ... است . افساد نكنيد در آن حدي كه قيدي دارد كه بايد الزامي باشد در خود اين آيات ما سه تا نهي مترتب داريم از اينها برويم بالاتر مي گويد كه ظلم نكنيد لاتظلموا الناس ، بالاتر هم برويم يك لاتظلموا مطلق دارد كه يك قسم آن لاتظلموا الناس است . اين سلسله مراتبي است كه در نهي است .

## مراتب امر در آیات تطفیف

در امرش هم در أوفوا بالكيل والميزان كه در اينجا داريم بالاتر از آن البته در اين آيات نيست ولي داريم **ان تعدوا الأمانات الي أهلها** اين را مي گيرد بالاترش هم اين است كه **ان الله يأمر بالعدل و الاحسان** آن هم اين را مي گيرد يعني اينها سلسله مراتب عام مرتبه بعد تا مي آيد خاص كه مقام كم فروشي در معامله است يا ايفاء كيل در معامله است به طور تام اين اصل ، باز هر دو طرفش مي بينيم سلسله مراتب وجود دارد و

## تأکیدِ امر خاص

امر خاص تأكيد مي شود آن وقت چند مرتبه پائين تر كه مي آيد تأكيدات مضاعف مي شود مثلاً مي گويد احسان كن اين يك امر كلي به همه است بعد مي گويد احسان به مومن كن يك مرتبه تأكيد مي گويد احسان به خويشان و اقوام كن ، تأكيد دوم احسان به پدر و مادر كن ، تأكيد سوم احسان به پدر و مادر كن در شرايط سختي و دشواري و گرفتاري انها تأكيدي بعدي و تأكيدات مضاعف مي شود و در نهي هم همين طور است اينها اين طور نيست كه بيان مصداق باشد خاص ها تأكيد است الا اين كه قرائني داشته باشيم البته گاهي قرائني خاص دارد كه فقط بيان مصداق مي كند . مثلاً مواردي دارد كه چند مصداق در عرض هم است كه به همه آنها توجه شده است يعني همه مصداق هاي عام در خطابات ديگر به آنها اشاره شده است اينجا ممكن است گاهي تأكيد نباشد قرينه خاصي مثلاً گاهي است كه قرائني پيدا مي شود كه تأكيد نيست و گاهي هم است كه در عرض هم هستند چند مصداق كلي ذكر شده بيشتر ذهن مي رود به سمتي كه مصداق است يا اين كه هر كدام آثار خاص خودش را دارد . مثلاً احكام كه آثاري براي آن ذكر شده اسكان يك آثار ديگري براي آن ذكر شده است گاهي هم اين طور است كه تفاوت اثري دارد و اين طور نيست كه تأكيد يكي بر ديگري به طور كلي مقدم باشد اين بحث كلي و اساسي بود و خيلي هم مصداق دارد .

بنابراين اين امر أوفوا بالكيل و الميزان و يا ويل للمطففين نبود باز ما در چند مرتبه بالاتر ادله اي داريم كه آن را حرام و واجب مي كند منتهي اين مورد تأكيد ويژه شده است .

## مولویت در امر

ما همين را مي گوئيم كه مصداق آن است ولي تأكيد ويژه دارد مولويت دارد منشاتي است كه عذاب است يك چيز خاصي است اتفاقاً در اين تأكيدات مولويت واضحتر است چون هر چه به كلي برويد عدل و ظلمي مي آيد و عقل همي مي فهمد ولي اين تأكيدي كه روي اين شده بيشتر اعمال مولويت و بيشتر خودش را نشان مي دهد مولويت معنايش اين است كه با امر شارع استحقاق ثواب و عقابي پيدا مي شود و اينها هم استحقاقي ايجاب كرده منتهي استحقاق گاهي بدوي است ، گاهي تأكيدي است ، مضاعفش مي كند مولويت هر دو را مي گيرد اين يك بحث در اينجا بود .

## تعلق امر و نهی بر یک فعل

اين بحث هم تبصره ديگري كه ذيل اين آيات است اين است كه همان طور كه در ذيل اين آيات توجه كرديد ما دو نوع بيان داشتيم يكي بيان ايجابي و امر به وفا به كيل أوفوا المكيال و الميزان يا در بعضي آيات أوفوا الكيل و الميزان بود يك بيان است و بيان ديگر بيان نهي و نفي بود كه لاتبخسوا الناس أشيائهم ، ويل للمطففين و ... كه نهي بود سوالي كه پيدا مي شود و بحثي كه مطرح است اين است كه امر و نهي كه هر دو به يك جهت توجه دارند آيا دو حكم است يك وجوب و يك حرمت است .

يكي استدلالي است اگر يكي است كدام اصل است و كدام تبعي است يك چنين سوالي مطرح مي شود كه هر دو احتمال هم وجود دارد مي گوئيم دو احتمال و پاسخ به اين سوال مي شود داد براي اين كه اين بحث هم روشن شود توضيحاتي مطرح مي كنيم :

### الف. تعلق امر یا نهی

اين كه ما چه در واجبات چه در مستحبات و مكروهات و در محرمات گاهي است كه بيان شارع نسبت به موضوع يك بيان و امر داريم فقط امر داريم كه به موضوعي تعلق گرفته است .

### ب. تعلق امر و نهی

گاهي است كه امر و يا نهي تعلق گرفته است كه امر و نهي مي آيد به چيزي تعلق مي گيرد كه اين را هم زياد داريم در ارتباط با يك موضوع امر و نهي داريم مثل اينجا أوفوا المكيال هم خوب اين پيمانه را كامل كن ، آن طرف هم مي گويد لاتبخسوا الناس أشيائهم ، ويل للمطففين ، كمش نكن ، راجع به يك موضوع دو بيان وارد شده است بيان امري و بيان نهي .

ولي گاهي هم همان حالت اول است كه راجع به يك موضوع يك امري كرده است مقابلش چيزي ندارد مولا به بنده اش مي گويد آب بياور و جاي ديگر مي گويد مبادا كه آب بياوري اين دو حالت است كه در اوامر و نواهي وجود دارد .

## واسط بین امر و نهی

اين نكته را توجه داشته باشيد كه آن جايي كه امري و نهيي است گاهي بين آن دو يك حد وسطي وجود دارد كه آن مقصود ما نيست گاهي هيچ حد وسطي نيست آن مقصود ماست آن جايي كه حد وسط باشد مثلاً در صله رحم اين طور است كه اوامري آمده كه صله رحم کنید « صِل رحمك » و نواهيي داريم كه مي گويد قطع رحم نكن . اين مقصود ما نيست براي اين كه بين صله رحم و قطع رحم اين دو روي يك سكه نيستند اينها واسطه بين آنهاست وجود و عدم نيستند بلكه ضدان هستند كه ضدان يرتفعان هستند براي اين كه شايد كسي قطع نكرد ولي صله اي هم نيست بين صله و قطع فاصله اي متصور است ، اين جا معلوم است كه دو حكم است حالتي كه قطع نكرده و صله داشته باشد آن هم وجود ندارد ارتباط و عدم ارتباط نيست آن قطع يك نوع حالت قهري است يعني بريده و گاهي هم نبريده است كسي نمي گويد قطع نكرده و صله اي هم ندارد .

بنابراين كه بگوئيم كه واسطه است من به عنوان مثال مي گويم ممكن است آنجا تصويرهاي ديگري هم وجود داشته باشد كما اين كه دارد ولي حالا فرض مي كنيم اين طوري باشد به هر حال گاهي امر و نهي ضدان است كه حد وسطي دارد كه ‌آن مقصود ما نيست مقصود ما اين است كه يك مطلب است گفته نماز و ترك نماز اين وجوبي و عدمي است گفته أقم الصلاه دليل ديگر مي گويد لاتترك الصلاه كه يك حقيقت را كه يك طرف آن امر دارد و طرف ديگر نهي دارد .

پس گاهي ما در مورد يك چيزي امر يا نهي داريم فقط به وجود يا عدمش گاهي هم نه طرف وجود و عدم شيء ، ‌فعل و تركش امر و نهي دارد گاهي يك موضوع و متعلق تكليف يك امر دارد نسبت به وجودش يا يك نهي دارد . ولي گاهي هم يك امر وجودش دليل دارد و تركش هم نفي دارد .

# بحث اصولی؛

# امر به شيء نهي از ضد آن

اين تصوير يك بحث است در اينجا آن سؤال مطرح است كه آيا اينجا يك حكم است يا دو حكم ، اين براي تصوير مسأله يك توضيح در مقدمه اين است كه در اصول ملاحظه كرديد كه امر به شيء آيا نهي از ضدش مي كند يا نه ، كما اين كه يك بحثي هم در آنجا متصور است و آن اين كه نهي از شيئ امر به طرف مقابلش است يا نيست ؟

ولي معمولاً آني كه در كلمات اصوليين مطرح است كه امر به شيء نهي از ضدش مي كند يا نه؟ آن هم دو بحث است ضد عام و ضد خاص كه بحث ضد عام همان ترك است امر كه كرد به اين كه آب بياور آيا در اين مستلزم يك نهيي از ترك آب آوردن است يعني آب آوردن را ترك نكن يا اين كه ما نهي نداريم همان امر است در اينجا آن نهيي كه در آنجا گفته مي شود نهي تبعي است كه به تبع امر مفروض و متصور است و اگر كسي بگويد كه در آنجا امر به شيء نهي از ضد مي كند در واقع هر جايي ما امر داريم نهي از ضد عام است يعني تركش هم همان جا وجود دارد اين چيزي است كه در اصول مطرح شده منتهي نهي از ضدي كه گفته مي شود يك نهي تبعي عرضي است به تبع امر در ‌آنجا محل بحث است و ثمراتي ذكر شده كه در ثمرات اختلاف وجود دارد و اينجا فرض اين است كه در بيان شارع نمي خواهيم بحث عقلي کنیم امر نهي را مستلزم است يا نه ؟

اين اصلاً در خود بيان نهي آمده ، هم امر آمده و هم نهي مثل باب نماز ، باب نماز ، هم امر آمده و هم نهي ، لاتترك الصلاه ، آن جا بحثي نيست كه بگوئيم ما فقط امري داريم بحث مي كنيم كه مستلزم يك نهي است يا نه نهي آمده در خود خطابه است؟

## اصل ، وجوب وفا یا حرمت تطفیف ؟

با توجه به اينها سؤال معلوم شد اينجا مواردي كه ما به فعل و ترك تكليف داريم امر و نهي داريم مثل همينجا كه آيات مي گويد **أوفوا المكيال و الميزان** و گاهي هم مي گويد **لاتطففوا** يكي است خو كيل را تمام و كمال به طرف بدهيد اين يك طرفش اين است كه كم نكنيد به هر دو امر و نهي تعلق گرفته است اين جا سؤال مطرح مي شود كه آيا امر و نهي در حقيقت يك تكيف اين جا وجود دارد و اينها عباراتنا شتي و حسنه واحد است يعني يك تكليف وجود دارد و يكي هم بيان ديگري از همان است چيز اضافي ندارد يا اين كه نه اين دو تكليف وجود دارد اگر يك تكليف باشد كه احتمال اول است معنايش اين است كه اين تفنن در تعبير است و هيچ بار اضافي ندارد و يكي اصل است و حالا كدام اصل است بايد استظهار است كه وجوب وفا اصل است يا حرمت ، آن بيان ديگري از آن است كه خيلي تفاوت ايجاد نمي كند البته اگر در اجتماع امر و نهي اگر باشد آن هايي كه نهي را مقدم مي دانند بايد ببينيم اصل را به نهي گذاشته ايم يا به امر ، اين بايد بر حسب ظهورات يكي را درست كرد .

پس يا اين كه دو **تا** است ، اين يك احتمال است كه تفنن در تعبير باشد ، احتمال دوم اين است كه واقعاً بار اضافي دارد به هر حال متفاوت با آن جايي است كه يك امر باشد و يك نهي باشد .

### نظر آقای اعرافی

اين سوال جوابش تا اين حد واضح است و با بياني كه مثلاً گفتيم براي اين كه وقتي كه در يك موضوع هم امر و هم نهي مي آيد با آن جايي كه فقط امر را آورده اين معلوم مي شود كه يك چيز اضافه اي را افاده مي كند يك عنايت بيشتري را داشته و لذا نمي توانيم صرف تفنن در تعبير بگويم و بگوئيم كه اين يك مطلب است حالا يك بار اين طور گفته شده است و يك بار هم طور دیگر ، يك حكم مثل آن جايي كه حكم واحد است يعني بيان يك بيان است منتهي اين جا دو بيان آمده است و مي توان گفت هيچ چيز اضافي ندارد دو بيان يك بار اضافه اي دارد و بنابراين يك مطلب جديدي را افاده مي كند آن جايي كه امر و نهي دارد آن حالا بيش از يك چيز مي خواهد افاده كند .

# نهج البلاغه

## خطبه 237

خطبه 237 در ايام دهه مباركه ذي الحجه است فضايلش را شنيده ايد معلوم است حضرت در خطبه 237 مي فرمايند **فعملوا فأنتم في نفس البقاء و صحف منشوره و توبه مبسوطه** .

مشكل كار ما اين است كه غافل هستيم و از اين كه هيچ اطميناني به بقاء و مهلت ماندگاري نيست هميشه غافل هستيم و فرياد امير المومنين و اولياي الهي هم براي اين است كه هميشه ما را در شرايطي قرار بدهند كه هر لحظه احتمال بدهيم كه مهلت به سر مي آيد . حضرت مي فرمايند عمل کنید اقدام کنید در حالي كه انتم في نفس البقاء ، هنوز يك نفسي براي شما باقي مانده يك لحظه هاي بقايي در دست شما است اين را از دست ندهيد در حالي كه شما در نفس بقاء هستيد و در حالي كه صحف منشوره است نامه ها براي اعمال شما باز است و پرونده اعمال بسته نشده درست اگر تصوير کنیم كه نامه ها باز است براي اين كه پرواز کنیم سعادت پيدا کنیم بر آن اعمال خودمان و سنگيني اعمال نيكمان بيفزائيم همين كافي است براي اين كه سر از پا نشناسيم **فعملوا فأنتم في نفس البقاء** و صحف منشوره و توبه مبسوطه ، تا وقتي كه پرونده ها گشوده است و مي شود در آن اعمال نيكي را ثبت كرد و اگر گناهي هم كرده ايم و آلودگي داريم هنوز راهي براي توبه و بازگشت وجود دارد مادامي كه نفس براي شما باقي است و نامه هاي اعمال در عالم غيب و ملكوت باز و گشوده است و راه توبه هنوز بسته نشده است عمل کنید .

روزي و با سرعت همه اينها تمام مي شود نفس شما به پايان مي رسد همه آن نامه هايي كه براي ثبت اعمال خير باز بود بسته مي شود ديگر قابل باز كردن نيست و راهي هم براي توبه وجود ندارد تا وقتي كه شما باقي هستيد و آن نامه ها و پرونده ها گشوده است و راه توبه باز است عمل کنید و المدبر يدعي والمسيح يرجي تا وقتي كه كسي كه پشت نكرد هنوز او را فرا مي خوانيد تا وقتي كه نفس باقي است هر چقدر هم كه بي مهري کنیم و پشت کنیم به دعوتهاي الهي باز همان دعوت است مي شود برگشت و اقبال كرد و المسيح يرجي هنوز تا وقتي كه حياتي باقي است اميدي به اين است كه آن پرونده سود به پرونده نيكي مبدل شود **قبل أن يخمد عمل فعملوا فأنتم في نفس البقاء و صحف المنشور و توبه مبسوطه والمدبر يدعي و المسيح يرجي** تا وقتي كه اين زمينه ها فراهم است و راهها بسته نشده عمل کنید قبل أن يخمد عمل و ينقطع عمل و ينقضي اجل و يسد عن باب التوبه و تصد الملائكه تا وقتي كه راهها باز است اقدام کنید قبل از اين كه پرونده اعمال بسته شود مهلت ها به پايان برسد و عمر انسان به نهايت برسد قبل از اين كه به پايان خط مسابقه برسيد هم تلاش خودتان را انجام بدهيد و قبل از اين كه يسد باب التوبه و تصعد الملائكة قبل از اينكه درهاي توبه به روي شما بسته شود و ملائكه اي كه براي ثبت اعمال در خدمت شما هستند به آسمان بروند تصعد الملائكه يعني آن صعود نهايي كه ملائكه هر شخص مي روند به آسمانها و چيزي نمي نويسند به اين بيانات مختلف خوب مي خواهد ذهن ما را متوجه اين بكند كه هر لحظه اي ممكن است كه **يخمد العمل ، ينقطع المحل ، ينقضي الأجل ، يسد باب التوبه و تصعد الملائكه** و ملائكه كه بروند شما ديگر رابطه شما با آن قطع شود فاخذه باسر به نفسه لنفسه و اخذ من حي لميت و من فاني لباق و من ذاهب لدائم كسي سعادتمند شد در اين ميدان مسابقه و در اين صحنه امتحان و آزمايش كه از خودش براي خودش هزينه بكند ما از خودمان هزينه مي كنيم براي خود ديگري از اين خود مادي براي خود معنوي و اخذ من حي لميت از زنده ميگيرد براي مرده اي ، امروز زنده ايم از خودمان بايد بگيريم براي آن روزي كه نيستيم ، ميتيم ، اخذ من حي لميت و ممن فان لباق از اين بدن فاني و از اين متاع فاني براي زندگي جاويد استفاده کنیم و من ذاهب لذائم و از چيزي كه عبور مي كند و تمام مي شود براي يك امر ابدي استفاده کنیم توجه همه اين بيانات به اين است كه در حقيقت ما چيزي كه كمترين ارزش را دارد مي توانيم مبدل به بالاترين ارزشها کنیم آن را عمر خاف الله و هو معمر الي أجله و ممدوح الي عمله . شخصي كه از خدا مي ترسد تا وقتي كه در اين فرصتي كه به او داده اند خوف خدا و خشيت الهي بر وجود او حاكم است و هو معمر الي أجله ، ممدوح الي عمله ، يك مهلت كوتاهي داده اند و أجل كوتاهي داده اند و در اين مدت اگر خوف و خشيت الهي بود اميد رستگاري است عمري الجم نفسه بلجامها و ضمّ به ضمامها فأمسكها بلجامها عن معاصي الله ، كسي كه لجامي از تقوا و بندگي خدا بر نفس خودش زده است اين نفس سركش زده و با اين لجام او را از معاصي خدا بازداشته و او را وقادها بضمائرها الي طاعة الله اين تعبير حضرت مثل ساير تعابير حضرت تمام تأكيدش بر اين است كه هر روز ما اي نرا ممارست کنیم هر زماني اين را ممارست کنیم كه پايان پذيري اين جهان را و تمام شدن اين فرصت ها را توجه بدهد و انتم في نفس البقاء و صحف المنشوره و توبه المبسوطه و المدبر يدعي و المسيح يرجي قبل أن يخمد العمل و ينقطع العمل و ينقضي الأجل و يسد باب التوبه و تصعد الملائكه ، قبل ازاين كه فرصت ها همه از دست برود و راهها بسته شود بايد اقدامي كرد روزي مي رسد كه مي بيند همه اينها تمام شده و آن روز همه در حسرت هستند الا اوحدي از انسانها همه در حسرت هستند بايد تلاش کنیم كه از حسرت آن روزگار و آن زماني كه براي همه ما مي رسد بكاهيم و اين با توجه و تفنن و تنبه به مسير است .